



## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیان - 7 / مرداد / 1371

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اولاً به آقایان محترم، علما و روحانیون و خطبای محترم حاضر در جلسه، خوشامد عرض می‌کنم و این فرصت را برای طرح مسائلی که امروز به سرنوشت اسلام و انقلاب ارتباط پیدا می‌کند مغتنم می‌شمارم.

در قضیه حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راههای زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.

یکی از این درسها، این نکته مهم است که حسین بن علی علیه الصلوة والسلام، در يك فصل بسیار حساس تاریخ اسلام، وظیفه اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد. در حالی که این، یکی از نقاط آسیب پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی این که، آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه ای از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه کنند. ندانند چه چیز اصلی است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را - اگر لازم شد - فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است و هر حرکت و کاری را به قدر خود آن باید اهمیت داد و برایش تلاش کرد.

در همان زمان حرکت اباعبدالله علیه السلام، کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیه صحبت می‌شد که «اکنون وقت قیام است» و می‌فهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردسرهایی دارد، به تکالیف درجه دو می‌چسبیدند؛ کما این که دیدیم، عده ای همین کار را کردند. در میان آنهایی که با امام حسین علیه السلام، حرکت نکردند و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهد وجود داشت. این طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که می‌خواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ اما تکلیف را نمی‌فهمیدند؛ وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند؛ دشمن اصلی را نمی‌شناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه، اشتباه می‌کردند. این، یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم، و آنچه را که مهم است، با چیز کم اهمیت تر اشتباه کنیم. باید وظیفه اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد.

روزی در همین کشور ما، مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد دستگاه کفر و طاغوت، مطرح بود؛ اما بعضی، این تکلیف را تشخیص نمی‌دادند و به کارهای دیگر چسبیده بودند. احیاناً اگر کسی تدریسی داشت، اگر تألیفی داشت، اگر يك حوزه کوچک تبلیغی داشت، اگر هدایت جمع محدودی از مردم در کارهای دینی برعهده او بود، فکر می‌کرد اگر به آن مبارزه بپردازد، آن کارها معطل خواهد ماند! مبارزه به آن عظمت و به آن اهمیت را ترك می‌کرد، برای این که از این کارها باز نماند! یعنی اشتباه در شناختن آنچه لازم بود، آنچه مهم بود و آنچه اهم بود. حسین بن علی علیه السلام، در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجبترین کارهاست. بدیهی است که حسین بن علی علیه السلام، اگر در مدینه می‌ماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت را بیان می‌کرد، عده ای را پرورش می‌داد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت می‌کرد، از همه این کارها باز می‌ماند: نماز مردم را نمی‌توانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر را نمی‌توانست به مردم بگوید؛ حوزه درس و بیان معارف او تعطیل می‌شد و از کمک به ایتم و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، می‌ماند. اینها هر کدام



وظیفه ای بود که آن حضرت انجام می داد. اما همه این وظایف را، فدای وظیفه مهمتر کرد. حتی آنچنان که در زبان همه مبلغین و گویندگان هست، زمان حج بیت الله و در هنگامی که مردم برای حج می رفتند، این، فدای آن تکلیف بالاتر شد.

آن تکلیف چیست؟ همان طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «أريدُ أن أُمِرَ بالمَعْرُوفِ وَأُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيْرَةِ جَدِّي ( 1)». یا آن چنان که در خطبه دیگری در بین راه فرمود: «أيها الناس! إنَّ رَسولَ اللهِ، صَلَّى اللهُ عليه وآله، قالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللهِ، ناكِثًا لِعَهْدِ اللهِ [تا آخر] فُلِمَّ يُعَيَّرُ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ كانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ يَدْخُلَ يَدْخُلُهُ مُدْخَلُهُ ( 2)». یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد می پراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فناء مادی و معنوی می کشاند. این، دلیل حرکت حسین بن علی علیه السلام است که البته این را، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود. لذاست که برای تکلیف اهم، حرکت می کند و تکالیف دیگر را - ولو مهم - فدای این تکلیف اهم می کند. تشخیص می دهد که امروز، کار واجب چیست؟ هر زمانی، یک حرکت برای جامعه اسلامی متعیّن است. یک دشمن و یک جبهه خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید می کند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می بینند و به آنها حمله می شود، دچار اشتباه شده ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست می رود. امروز ما در دنیای اسلام، مکلفیم که همین هشیاری و توجه و دشمن شناسی و تکلیف شناسی را به اعلا درجه ممکن، برای امت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم. امروز با توجه به تشکیل حکومت اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام - چیزی که در طول تاریخ اسلام، بعد از صدر اوّل تا امروز سابقه ندارد - چنین امکانی در اختیار مسلمانان است. امروز ما دیگر حق نداریم در شناخت دشمن اشتباه کنیم. حق نداریم در آگاهی نسبت به جهت و حمله تهاجم، دچار اشتباه شویم. لذا، از اوّل پیروزی انقلاب تا امروز، همه تلاش امام بزرگوار و دیگر کسانی که در راه آن بزرگوار حرکت کردند - علی اختلاف مراتبهم: بر حسب امکان و توانایی و بینششان - این بوده است که معلوم شود در دنیای امروز، برای مسلمانان، برای جامعه اسلامی در ایران و برای پایه های عدل و حق، چه تهدیدی از همه بالاتر و چه دشمنی از همه خطرناکتر است؟ امروز هم، مثل تمام این سالهای متمادی، دشمنی اساسی، حمله بزرگ و خطر بنیان کن از سوی سلطه جهانی و سلطه کفر و استکبار جهانی است. این، بزرگترین خطری است که اسلام و مسلمین را تهدید می کند.

درست است که ضعفهای درونی یک جامعه، زمینه ساز حمله دشمن است؛ اما همین ضعفها را هم، دشمن با ابزارها و امکانات خود بر یک جامعه سالم تحمیل می کند. نباید دچار اشتباه شویم. جهت حرکت جامعه اسلامی، امروز باید همان جهت ضد استکباری و ضد سلطه جهانی باشد که متأسفانه پنجه بر همه دنیای اسلام افکنده است. با اسلام دشمنند؛ با بیداری مسلمین دشمنند؛ با ایران اسلامی، به خاطر اسلامی بودنش دشمنند. همه تلاش آنها این است که حرکت اسلامی در دنیا زنده نشود. در رأس این خصومت - البته - دولت متجبر و متجاوز امریکاست و پشت سر او، همه قدرتهای کوچک و بزرگی که نسبت به اسلام، خصومت دیرین دارند، یا اصطکاک منافع دارند، یا از اسلام می ترسند. با ایران اسلامی هم که دشمنند، به سبب همین است که بیداری اسلامی، از این جا جوشید و امروز ملت‌های مسلمان در هر جای دنیا که هستند، امیدشان را از این حرکت و این انقلاب پیروز می گیرند و گام‌هایشان را محکم می کنند و به پیش می روند. اگر بتوانند، اسلام را در این نقطه، العیاذبالله، شکست دهند، بزرگترین پیروزی خود را در مقابل موج اسلامی در سرتاسر عالم به دست آورده اند. این، آن حقیقتی است که امروز وجود دارد. نباید در شناخت دشمن اشتباه کرد. نباید این گمان و تصور را پیدا کرد که دشمن از دشمنی با اسلام و مسلمین دست برداشته است. ببینید امروز با مسلمانان اروپا، با این کشور مسلمان کوچک در قلب اروپا - مسلمانان بوسنی



هرزگوین - چه می کنند! هزاران انسان و هزاران غیرنظامی، در داخل خانه خودشان دچار سخت ترین شرایط و بلایا هستند. اگر نگوئیم که دشمنان آنها، متجاوزین صرب را تشویق و کمک می کنند، حداقل این است که نشسته اند و تماشا می کنند، تا آن دست قویتر و مجهّز به انواع سلاحها و آن ارتش منظم و آن همه تسلیحات و تجهیزات، این يك عده مسلمان را در آن منطقه به کلی از بین ببرد و نابود کند. قصدشان این است. می خواهند این جامعه مسلمان در قلب اروپا، به صورت يك کشور مسلمان نماند. می خواهند آنها را وادار کنند به مهاجرت؛ به تشتت و به کلی نابودشان سازند. می خواهند مجموعه مسلمان، در اروپا باقی نماند.

من قبلاً هم عرض کردم: اگر امروز، جهان اسلام در مورد این مسلمانان مظلوم حرکتی نکند، در آینده، هر مجموعه مسلمانی که در داخل اروپا، یا به شکل يك کشور، یا به شکل يك جمعیت بزرگ در يك کشور وجود داشته باشند، این خطر وجود دارد که در معرض چنین فشارهایی قرار گیرند. ما نسبت به مسلمانان بوسنی هرزگوین، به شدت نگرانیم. آنها مسلمانند و برادران ما هستند. يك اقلیت مظلوم، در میان مجموعه مخالف با اسلام در کشورهای گوناگون و در مقابل آنها، يك جمعیت مسلح، متکی به يك ارتش نیرومند، دارای سلاحهای پیشرفته و مدرن؛ همانهایی که سالهای متمادی، عراق را هم از لحاظ تجهیزات نظامی، علیه ما تجهیز می کردند؛ همین صربها، در مرکز یوگسلاوی سابق. ما البته در مورد این مسلمانان، وظایف خودمان را تا آن جا که توانستیم عمل کردیم. از طرف جمهوری اسلامی، از آنها پشتیبانیهای همه جانبه و همه نوع پشتیبانی شده است. ولی این کافی نیست. مسلمانان سراسر جهان اسلام باید کمک کنند. دشمنی با اسلام، یکی از مظاهرش این است و بالاترین مظاهرش، فشار بر جمهوری اسلامی است. همان طور که قرآن کریم بیان فرموده؛ و این حقیقتاً از معجزات قرآن است که فرمود: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (3)». تا جامعه مسلمانان از اسلام دست برندارند، اینها راضی نمی شوند. مقصود این است که دشمن می خواهد آن روح اسلامی، آن احکام زنده اسلام و آن نیروی حیاتی اسلام در میان مسلمانان نباشد. البته آنها با يك عده مسلمان مرده بی اطلاع از مبانی عالیه اسلام، ولو عامل به ظواهر مختصری از اسلام هم باشند، چندان کاری ندارند؛ دشمنی هم با آن ندارند. اما این که اسلام نیست! اسلامی اسلام است که پیغمبر آورد و قرآن فرمود که «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (4)». آن اسلام نیست که عده ای بنشینند و تماشاگر حوادث عالم، یا تماشاگر مسائل درون جامعه خودشان باشند. مسلمانان بیدار، مسلمانان آگاه، مسلمانانی که نیروی خودشان را برای بنای عالم، به شکل صحیح به کار می گیرند و مسلمانانی که از هیچ مانعی نمی ترسند؛ این اسلام و این گونه مسلمانان مورد حداکثر بغض استکبار جهانی اند و ما در این چند سال، اعمال این بغض را به انواع مختلف دیده ایم و امروز هم، بیشترین شکس را در زمینه های مختلف فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی، مشاهده می کنیم. امروز علیه ما، تهاجم نظامی نیست. در هشت سال جنگ تحمیلی، دشمن علناً با ما صف آرایی داشت. ظاهر قضیه، عراق بود؛ اما پشت سر عراق، آمریکا بود؛ پشت سر عراق، ناتو بود؛ پشت سر عراق، همه مرتجعین بودند. این را ما در تمام طول هشت سال جنگ، بارها و بارها گفتیم. خیلیها حاضر نبودند باور کنند؛ ولی همان کسانی که عراق را در این مدت تجهیز کردند، امروز اعتراف می کنند. جنگ، جنگی نظامی بود. در حقیقت همه دنیای استکبار و کفر، با اسلام در جمهوری اسلامی مبارزه می کرد. امروز فقط جنگ نظامی نیست؛ اما همه تهاجمهای دیگر، با شدت کم سابقه ای وجود دارد. در مقابل این تهاجم، این جامعه اسلامی، باید زنده، هوشیار، آسیب ناپذیر، پرامید، آماده مقاومت، آماده ضربه زدن و به صورت يك موجود زنده مقاوم بماند و مقاومت کند. این، چگونه ممکن است؟ این است که بنده موضوع امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کردم. موضوع امر به معروف که موضوع جدیدی نیست. این، تکلیف همیشگی مسلمانان است. جامعه اسلامی، با انجام این تکلیف زنده می ماند. قوام حکومت اسلامی، با امر به معروف و نهی از منکر است، که فرمود: اگر این کار نشود، آن وقت «لِيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ (5)». قوام حکومت اسلامی و بقای حاکمیت اخیار، به این است که در جامعه امر به معروف و نهی



از منکر باشد. امر به معروف فقط این نیست که ما، برای اسقاط تکلیف، دو کلمه بگوییم. آن هم در مقابل منکراتی که معلوم نیست از مهمترین منکرات باشند. وقتی يك جامعه را موظف می کنند که آحادش باید دیگران را به معروف امر و از منکر نهی کنند، این به چه معناست؟ چه وقت ممکن است آحاد يك ملت آمر به معروف و ناهی از منکر باشند؟ وقتی که همه، به معنای واقعی در متن مسائل کشور حضور داشته باشند؛ همه کار داشته باشند به کارهای جامعه؛ همه اهتمام داشته باشند؛ همه آگاه باشند؛ همه معروف شناس و منکر شناس باشند. این، به معنای يك نظارت عمومی است؛ يك حضور عمومی است؛ يك همکاری عمومی است؛ يك معرفت بالا در همه است.

امر به معروف، اینهاست. والا اگر ما امر به معروف را در يك دایره محدود، آن هم به وسیله افراد معلومی، زندانی کنیم، دشمن هم در تبلیغات خودش بنا می کند سمپاشی کردن؛ که در ایران بناست از این به بعد، نسبت به زندهای بدحجاب، این طور عمل شود! این واجب به این عظمت را، که قوام همه چیز به آن است، بیاورند در دایره ای محدود، در خیابانهای تهران؛ آن هم نسبت به چند نفر زنی که وضع حجابشان مثلاً درست نیست. این است معنای امر به معروف؟! این است معنای حضور نیروهای مؤمن در صحنه های گوناگون جامعه؟! قضیه، بالاتر از این حرفهاست. تخلفها يك اندازه و يك نوع نیست. تخلفها، تخلفهای فردی نیست. بالاترین تخلفها، آن تخلفها و جرایمی است که پایه های نظام را سست می کند. نومید کردن مردم، نومید کردن دلهای امیدوار، کج نشان دادن راه راست، گمراه کردن انسانهای مؤمن و بااخلاص، سوء استفاده کردن از اوضاع و احوال گوناگون در جامعه اسلامی، کمک کردن به دشمن، مخالفت کردن با احکام اسلامی و تلاش برای به فساد کشاندن نسل مؤمن. امروز دستهایی تلاش می کنند تا فساد را به صورت نامحسوس - نه آن طوری که شما در خیابان آن را ببینید و بفهمید و مشاهده کنید - به شکلهای گروهکی، ترویج کنند و جوانان را به فساد بکشانند؛ پسرها را به فساد بکشانند؛ مردم را به بی اعتنائی بکشانند. منکرات اینهاست؛ منکرات اخلاقی، منکرات سیاسی، منکرات اقتصادی. همه جا، جای نهی از منکر است. يك دانشجو هم، در محیط درس می تواند نهی از منکر کند. يك کارمند شریف هم، در محیط کار خود می تواند نهی از منکر کند. يك کاسب مؤمن هم، در محیط کار خود می تواند نهی از منکر کند. يك هنرمند هم، با وسایل هنری خود، می تواند نهی از منکر کند. روحانیون در محیطهای مختلف، یکی از مهمترین عوامل نهی از منکر و امر به معروفند. نمی شود این واجب بزرگ الهی را در دایره های کوچک، محدود کرد. کار هم کار همه است. این طور نیست که مخصوص عده خاصی باشد. البته هرکس وظیفه ای دارد. من در پیام تشکری که منتشر شد، عرض کردم: قشرهای مختلف، باید جایگاه خود را در امر به معروف و نهی از منکر، پیدا کنند. هر کس جایگاهی دارد. کجا باید نهی از منکر کنید؟ شما در مقابل کدام منکر می توانید مقاومت کنید و بایستید؟ کدام رامی شناسید؟ کار، کار مردمی است. البته، علمای دین باید مردم را هدایت و راهنمایی کنند؛ کیفیت نهی از منکر را بیان کنند و منکر را برای آنها شرح دهند.

باید خطر را بشناسیم. باید نقاطی را که خطر، از آن نقاط جامعه اسلامی را تهدید می کند، درست بشناسیم. آن عبرتهای قضایای صدر اسلام را برای مردم و برای خودمان، باز کنیم. مهمترین وظیفه ای که در صراط امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، این است که نیروهای مؤمن و امر به معروف و ناهی از منکر و آنهایی که در نظام اسلامی انگیزه دارند، باید در صحنه باشند. همه جا باید حضور داشته باشند. حزب الهی بودن، یعنی آماده کار بودن برای انجام تکلیف الهی. این، يك ارزش است؛ يك ارزش انقلابی است. در نظام اسلامی، همه جا، کسی که دارای روحیه حزب الهی است بر کسی که دارای روحیه حزب الهی نیست، ترجیح دارد. از جمله، يك مدیر حزب الهی، يك استاد حزب الهی، يك صاحب منصب حزب الهی، يك فرمانده حزب الهی، يك هنرمند حزب الهی، يك نویسنده حزب الهی... مبادا گمان شود که حزب الهی، یعنی جوان پر سر و صدا و پرهیاهویی که نه سواد درستی دارد، نه معلومات



درستی! این طور نیست. درمیان متخصصین ما، درمیان برگزیدگان ما، در میان مدیران ما، درمیان علما و اساتید ما، انسانهای حزب اللهی، زیادند. مفهوم حزب اللهی را در ذهن خودمان، غلط تصور نکنیم. در محیطهای مختلف، حضور عناصر حزب اللهی، باید حضور بر جسته ای باشد. دستگاههای اجرایی، اعم از دستگاههای قضایی یا دستگاههای دولتی، باید به طور عملی، این ارزش را در مأموران و کارگزاران خودشان، مورد توجه قرار دهند. یک دستگاه اداری سالم، چه وقت می تواند کارآیی بیشتری داشته باشد؟ وقتی که عناصر مؤمن، عناصر خالص، عناصری که به معنای حقیقی کلمه حزب اللهی هستند، در آن جا مؤثر باشند. مدیران خوب، مسؤولین خوب و متخصصین خوب، بر سر کار باشند. این طور نباشد که همان بحثهای سالهای پیش، که دشمنان آن روزها تعقیب می کردند، رایج شود. بین عناصر مؤمن و متخصص، تفکیک کنیم! «آیا مؤمنین سر کار باشند یا متخصصین؟!» کائنه بین مؤمن و متخصص، یک تضاد طبیعی وجود دارد! این چه حرفی است؟! عناصر مؤمن، باگذشت سیزده سال از انقلاب، بحمدالله در همه سطوح فراوانند؛ در سطوح تصمیم گیری، در سطوح مدیریت بالای جامعه، در سطوح مسؤولان نظامی؛ از سپاه و ارتش و بسیج. آحاد مردم هم که معلوم است. مردم ما، مردم مؤمنی هستند. مردم امتحان داده ای هستند. مردم ما مردمی نیستند که حاضر باشند بین آنها و اسلام و دین و قرآن، فاصله بیفتد؛ بین آنها و اهل بیت فاصله بیفتد. ملت ما اولین ملتی است که به اتکای قرآن و با شعار قرآن و اسلام توانست یک نظام سیاسی با آن عظمت را شکست دهد، امریکا را شکست دهد، و دنیای استکبار را شکست دهد.

از خدای متعال تقاضا می کنیم ما را در راههای دشوار جهاد فی سبیل الله و در همه صحنه ها هدایت کند، تا بتوانیم تکلیف و وظیفه را بشناسیم و بفهمیم و همان راه انبیاء و ائمه علیهم السلام و راه حسین بن علی علیه السلام و راه انقلاب را، ان شاء الله، با قوت و قدرت ادامه دهیم و ان شاء الله مردم مسلمان ما و ملتهای مسلمان دیگر، در سایه اسلام آینده های شیرین تر و روشنتری را شاهد باشند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

(1) بحار الانوار: ج 44، ص 29.

(2) بحار الانوار: ج 44، ص 382.

(3) بقره: 120.

(4) آل عمران: 110.

(5) بحار الانوار / ج 73 / ص 372